

قالب شعر : قطعه

شاعر : پروین اعتصامی

نوع شعر : مناظره

نوع ادبی : ادبیات تعلیمی

مفهوم کلی: بیان فساد و اوضاع نابه

سامان اجتماعی

وزن شعر : فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن،

فاعلتن (برای رشته انسانی)

درس دوم : مست و هشیار

۱ - مُحْتَسِبِ مَسْتِي بِه رِه دِيد و گَرِيْبَانَشِ گَرَفْت

مست گفت: « ای دوست ، این پیراهن است افسار نیست»

قلمرو فکری : محتسب = ماموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود / مرجع ضمیر «ش» = مست و نقشش مضاف الیه / افسار = تسمه وریسمانی که به سر و گردن اسب والاغ می بندند.

قلمرو ادبی : تناسب = گریبان و پیراهن / تضاد = است و نیست / جناس = مست و است / کنایه = گریبان کسی را گرفتن = کنایه اعتراض کردن

قلمرو فکری : محتسب (مامور) در راه مستی را دید و گریبانش را گرفت. مست گفت: ای دوست این پیراهن است که آن را گرفته ای و افسار نیست. (پیام = اشاره به برخورد تحقراًمیز مأموران حکومتی است با متهم)

۲-گفت : « مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی »

گفت: « جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست»

قلمرو زبانی : مستی = «ی» مخفف هستی / مست = مسند / افتان و خیزان = قید/زان سبب= به این دلیل

قلمرو ادبی : افتان و خیزان رفتن = کنایه از عدم تعادل / تضاد = افتان و خیزان

هموار نبودن راه = کنایه از گستردگی فساد در جامعه / تناسب = می روی ، راه رفتن /

قلمرو فکری : محتسب گفت تو مست هستی به همین دلیل تلوتلو خوران راه می روی. مست گفت: « جرم راه رفتن من نیست، جامعه پراز فساد و خلاف است.

۳-گفت : « می باید تو را تا خانه قاضی برم»

گفت : « رو ، صبح ای قاضی نیمه شب بیدار نیست»

قلمرو زبانی : رو ، آی = فعل امر (برو ، بیا) / می باید = لازم است (" فعل مضارع " از مصدر) بایستن / بیت = ۷ جمله

قلمرو ادبی : بیدار = ایهام : ۱- مقابل خواب ۲- هشیار نباشد / تضاد = صبح و شب /

قلمرو فکری : محتسب گفت باید تو را به خانه ی قاضی ببرم . مست پاسخ داد که برو و صبح بیا چرا که قاضی نیمه شب بیدار نیست (خود قاضی الان مست و ناهشیار است).

(مفهوم = مسئولان به فکرآسایش و خوشی خود هستند نه در فکر و اندیشه ی مردم)

۴-گفت : « نزدیک است والی را سرای ، آن جا شویم»

گفت : « والی از کجا در خانه خمار نیست»؟

قلمرو زبانی : سرا = خانه ، منزل / والی = حاکم، فرمانروا / « را » = فک اضافه (سرای والی) / شویم = برویم / مصرع دوم = استفهام انکاری / خمار = می فروش / خانه خمار = میخانه

قلمرو ادبی : جناس = جا، کجا / کنایه = مصرع دوم کنایه از « آلوده بودن والی»

قلمرو فکری : گفت: خانه حاکم نزدیک است به آن جا برویم. مست جواب داد: از کجا معلوم که خود والی الان درمیخانه نباشد؟ (یعنی هست) / (مفهوم = اشاره به فاسد بودن و عیاشی مسئولان جامعه)

۵-گفت : « تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب»

گفت : « مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

قلمرو زبانی : تا = حرف اضافه (نشان دهنده پایان زمان) / داروغه = نگهبان / را = به (حرف اضافه) / بدکار = صفت مضاف الیه (وابسته ی وابسته)

قلمرو ادبی : تکرار = مسجد ، گفت

قلمرو فکری : گفت تا نگهبان را با خبر کنم برو و در مسجد بخواب. گفت: « مسجد جای افراد بدکار نیست

۶- گفت : « دیناری بده پنهان و خود را وارهان »

گفت : « کار شرع ، کار درهم و دینار نیست »

قلمرو زبانی : دینار = سکه طلا / وارهان = خلاص کن ، نجات بده (فعل امر) / شرع = دین ، شریعت ، مذهب / درهم = سکه نقره ، درم ، پول نقد

قلمرو ادبی : درهم و دینار = مجازا رشوه / تناسب = درهم و دینار

قلمرو فکری : محتسب گفت: « به من پنهانی رشوه بده و خود را خلاص کن. » گفت: « رشوه در دین جایگاهی ندارد، کار خوبی نیست (مفهوم = اشاره به رواج رشوه خواری در جامعه)

۷- گفت : « از بهر غرامت ، جامه ات بیرون کنم »

گفت : « پوشیده است ، جز نقشی ز پود و تار نیست »

قلمرو زبانی : از بهر = حرف اضافه ، برای / غرامت = چیزیکه تاوان آن لازم باشد؛ جبران خسارت مالی / بود = رشته های افقی لباس / تار = رشته های عمودی لباس / پوشیده = مسند

قلمرو ادبی : تناسب = جامه ، پود ، تار / نقشی ز پود نیست = کنایه از نخ نما بودن و فرسودگی جامه

قلمرو فکری : گفت: برای خسارت، لباست را از تنت بیرون می آورم. جواب داد: لباس من پوشیده و نخ نما است. (مفهوم : ۱ - رشوه خواری ۲ - نشانه فقر و تهی دستی افراد جامعه)

۸ - گفت : « آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه »

گفت : « در سر عقل باید ، بی کلاهی عار نیست »

قلمرو زبانی : آگه = مخفف آگاه / « ت » در افتادت = جابه جایی ضمیر شخصی ؛ کلاه از سر تو در افتاد

نکته : کز سردر افتادت کلاه : جز معنای ظاهری تعادل نداشتن مست را می رساند. ضمنا در قدیم بدون کلاه در بین مردم ظاهر شدن نوعی ننگ و بی ادبی تلقی می شد / عار = ننگ، رسوایی.

قلمرو ادبی : تناسب = سر و کلاه /

قلمرو فکری: گفت: « با خبر نیستی که کلاه از سرت افتاده است » (= تعادل نداری) جواب داد: « در سر عقل باید باشد، کلاه نداشتن عیب و ننگ به شمار نمی آید.

۹- گفت: « می بسیار خوردی ، زان چنین بی خود شدی »

گفت : « ای بیهوده گو ، حرف کم و بسیار نیست »

قلمرو زبانی : بیهوده گو = صفت فاعلی / بیهوده گو = منادا / بسیار = قید

قلمرو ادبی : تضاد = کم و بسیار / مجاز = حرف مجاز از سخن / بی خود شدن = کنایه از مست شدن

قلمرو فکری : گفت: « شراب زیاد نوشیده ای به همین دلیل مست و از خود بی خود گشته ای. » گفت: ای فرد بیهوده گوینده ، بحث کم و زیاد نوشیدن نیست (حرام، حرام است کم و زیاد آن مهم نیست).

(مفهوم : نفس خطا و حرام بودن عمل مهم است نه میزان و مقدار انجام آن.)

۱۰- گفت: « باید حد زند هشیار مردم ، مست را »

گفت : « هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست »

قلمرو زبانی: حد = مجازات شرعی / هشیار مردم = ترکیب وصفی مقلوب (مردم هشیار) / زند = مضارع التزامی

قلمرو ادبی : تضاد = مست و هشیار / تکرار = هشیار / بیت دارای طنز است / ایهام = هشیار در مصرع دوم

: ۱- آگاه ۲- مقابل مست / کنایه = اینجا کسی هشیار نیست کنایه از غفلت و آلوده بودن جامعه

قلمرو ادبی : محتسب گفت: « باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند » پاسخ داد: « یک انسان

هشیار را در این جامعه نشان بده؛ در این جامعه؛ کسی هشیار و سالم نیست (مفهوم = در اجتماع، فساد.

(گسترده و فراگیر شده است دیگر کسی سالم نیست)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید:

گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار ببیند، بگیرد و حد زند . (سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی)

محتسب = مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود / حد = مجازات شرعی

از بهر تو صد بار ملامت بکشم گر بشکنم این عهد ، غرامت بکشم (مولوی)

غرامت = تاوان ، جبران خسارت مالی و غیر آن

۲- فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

گفت: « نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم » گفت: « والی از کجا در خانه خمار نیست؟ »

شویم = برویم / نیست = وجود نداشتن (ربطی نیست)

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست (حافظ)

آگاه نیست = آگاه نمی باشد (فعل ربطی) / اکراه نیست = اکراهی وجود ندارد (ربطی نیست)

ریشه‌های ما به آب / شاخه‌های ما به آفتاب می رسد / ما دوباره سبز می شویم (قیصر امین پور)

می شویم = می گردیم (فعل ربطی)

قلمرو ادبی

۱- سروده‌ی زیر را از نظر شیوه‌ی گفت و گو ، با متن درس مقایسه کنید، سپس بنویسید این نوع

گفت و گو در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

نخستین بار گفتش: « کز کجایی؟ »
 بگفت: « آن جا به صنعت در چه کوشند؟ »
 بگفتا: « جان فروشی در ادب نیست »
 بگفت: « از دار مُلک آشنایی »
 بگفت: « اندوه خرنند و جان فروشند »
 بگفت: « از عشق بازان این عجب نیست »

« ا » در « بگفتا » = الف پاسخ یا مناظره

بگفت: « از دل شدی عاشق بدین سان؟ »
 بگفتا: « دل ز مهرش کی کنی پاک؟ »
 بگفت: « او آن من شد زو مکن یاد »
 چو عاجز گشت خسرو در جوابش
 به یاران گفت کز خاکی و آبی
 بگفت: « از دل تو می گویی، من از جان »
 بگفت: « آن گه که باشم خفته در خاک »
 بگفت: « این ، کی کند بیچاره فرهاد؟ »
 نیامد بیش پرسیدن صوابش
 ندیدم کس بدین حاضر جوابی (نظامی)

جواب: هر دو گفت و گو ، سوال و جواب است . دومی محتوای عاشقانه دارد و متن درس محتوایی اجتماعی دارد . اصطلاح ادبی آن « مناظره » نام دارد.

۲- متن درس از نظر شیوه بیان (جد- طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با مُحْتَسِبِمْ عِيبِ مَکُوْبِيْدِمْ کِه اُو نِيْزِ پِيُوْستِه چُو ما در طَلْبِ عِيْشِ مَدَامِ اسْتِ

هر دو یک موضوع اجتماعی را بیان می کنند. و از طریق مناظره سعی می کنند به زبان ساده مطلب را تفهیم کنند.

قلمرو فکری

۱- هر یک از مصراع های زیر ، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

گفت: « دیناری بده پهنان و خود را وارهان » = رشوه خواری

گفت: « جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست. » = اوضاع نامساعد جامعه

۲- در هر یک از بیت های «هشتم» و «نهم» بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت هشتم	عدم توجه به ظاهر
بیت نهم	مهم خودِ عمل گناه است که نباید انجام بگیرد

۳- دربارهٔ ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت های زیر توضیح دهید.

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم (حافظ)

گفت: « نزدیک است والی را سرای ، آن جا شویم گفت: « والی از کجا درخانهٔ خمار نیست»

همه نیرنگ باز هستید و من فریب نیرنگ های شما را دیگر نمی خورم.

گفت مست» ای محتسب بگذار و رو از برهنه کی توان بردن گرو؟ (مولوی)

گفت: « از بهر غرامت ، جامه ات بیرون کنم» گفت: « پوسیده است ، جز نقشی ز پود و تار نیست»

از افراد فقیر جامعه نمی توان رشوه گرفت چرا که دیگر برای آنها چیزی نمانده است.

شعر خوانی : در مکتب حقایق

۱- ای بی خبر ، بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟

قلمرو زبانی : بی خبر = ناآگاه / بکوش = تلاش کن / صاحب خبر = دل آگاه / راهرو = رونده راه / راهبر = مرحله پختگی عشق

قلمرو ادبی : تضاد : راهرو (کسی که تازه راه عشق را شروع می کند) راهبر(کسی که راه عشق را به پایان رسانده است)

قلمرو فکری : ای کسی که از اسرار عالم خبر نداری کوشش کن که خبری به دست آوری ؛ تا رونده راه حق نباشی ، کی می توانی به مرحله رهبری برسی.

۲- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق هان ای پسر ، بکوش که روزی پدر شوی

قلمرو زبانی : ادیب=معلم ، آموزگار / هان=شبه جمله ، آگاه باش / حذف فعل (هان ای پسر آگاه باش)
به قرینه معنوی

قلمرو ادبی : تشبیه = مکتب حقایق (اضافه تشبیهی) / ادیب عشق = اضافه تشبیهی / جناس = پدر , پسر

استعاره : پسر = استعاره از سالک و راهرو بی تجربه بی خبر / پدر = استعاره از رهبر و مرشد صاحب خبر / کنایه = « پسر بودن » کنایه از بی تجربه بودن / « پدر شدن » = کنایه از با تجربه شدن

قلمرو فکری : ای پسر هوشیار باش ، بکوش که در مکتب حقیقت جهان ، نزد آموزگار عشق درس بیاموزی و روزی به ولایت ورهبری برسی.

۳- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

قلمرو زبانی : چو = مثل و مانند(حرف اضافه) / ره = راه عشق / کیمیا = علمی که می تواند ماهیت اشیا را تغییر دهد و آن ها را ارزشمند سازد.

قلمرو ادبی: تشبیه = مس وجود (وجود بی عشق مانند مس کم ارزش هستند) / تو مانند مردان راه از همه چیز دست بشوی = تشبیه / کیمیای عشق = اضافه تشبیهی / تشبیه = زر شوی، تو مانند زر بشوی /

کنایه = دست شستن = ترک تعلقات / کنایه = زر شدن : ارزشمند شدن / تناسب = مس ، زر

قلمرو فکری: مثل مردان طریقت ، وجود مادی وبی عشق خود را (که مثل مس کم ارزش است) رها کن تا به کیمیای عشق برسی و مانند طلا با ارزش بشوی.

۴- خواب و خورت ز مرتبه خویشت دور کرد آن گه رسی به خویشت که بی خواب و خور شوی

قلمرو زبانی: خور = خوردن ، خوراک / خواب و خور = زندگی مادی / ت = مفعول / مرتبه = مقام اصلی

قلمرو ادبی: مجاز = خواب و خور ، مجاز از امور و لذت های مادی / کنایه = به خویشت رسیدن: به مقام

والای انسانی رسیدن / بی خواب و خور شدن = کنایه از به امور مادی توجه نکردن / واج آرایی = خ

قلمرو فکری: خواب و خوراک تو را از جایگاه اصلی تو دور کرد وقتی می توانی به مقام اصلی خودت برسی که کارهای مادی را ترک کرده باشی. (تقابل عشق و آسایش)

۵- گر نور عشقِ حق به دل و جانت اوفتد بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی

قلمرو زبانی: بالله = به خدا قسم / فعل «یاد می کنم» = حذف به قرینه معنوی / فلک = آسمان /

قلمرو ادبی: از آفتاب خوب تر شدن = کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید. / تشبیه = نور عشقِ حق (عشق حق مانند نوری است)

تشبیه = تو از آفتاب خوب تر شوی / تناسب = دل ، جان و آفتاب ، فلک

قلمرو فکری: اگر نور محبت خدابه دل و جانت بیفتد، به خدا قسم که از آفتاب آسمان زیباتر و بهتر میشود

۶- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

قلمرو زبانی: یک دم = لحظه ای / بحر = دریا ، یم / بحر خدا = معرفت / گمان مبر = شک نکن / هفت

بحر: در قدیم همه آبهای روی زمین را هفت دریا تصور می کردند.

قلمرو ادبی: تناسب = بحر ، تر / استعاره = بحر خدا استعاره از «معرفت/ کنایه = تر شدن = آلوده شدن / تناقض یا پارادوکس = غرق بشود و یک موی تر نشود / مجاز = هفت بحر = مجازا کل جهان.

قلمرو فکری: اگر عاشق حق باشی و غرق دریای معرفت الهی گردی ، شک نکن ، زیرا که یک موی تو آلوده این دنیا نخواهد شد.

۷- از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

قلمرو زبانی: پا، سر = تناسب / ذوالجلال = صاحب جلال و بزرگی / چو = وقتی ، زمانی = قید / ت = مضاف الیه (سر تو)

قلمرو ادبی: کنایه = « بی پا و سر شدن » کنایه از ترک تعلقات مادی / مصرع اول تلمیح = الله نور السماوات و الارض / مصرع دوم تلمیح به « الله ذوالجلال و الاکرام » / از پا تا سر = مجاز کل وجود / تکرار

قلمرو فکری: اگر در راه خدا دست از وجود مادی خود بشویی (= ترک تعلقات مادی کنی)؛ تمام وجودت از سرتا پا به نور خدا یی تبدیل می شود. (= به مقام فنا فی الله می رسی)

۸- وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

قلمرو زبانی: وجه خدا = ذات حق / ت = مضاف الیه (منظر نظر تو) / منظر = جای نگریستن / نماند = فعل ماضی در معنی مضارع « نمی ماند / صاحب نظر: آن که عالم معنا را درک می کند.

قلمرو ادبی: تناسب = وجه ، چهره - منظر ، نظر / جناس = منظر ، نظر / ایهام : صاحب نظر : ۱- عالی نظر وزیبا ۲- با بصیرت

قلمرو فکری: خشنودی خدا اگر مورد نظرت باشد؛ دیگر شکی باقی نمی ماند که صاحب نظر می شوی

۹- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

قلمرو زبانی: بنیاد هستی تو = بنیاد خود پرستی تو (دل بستگی های تو) / زیر و زبر = دچار تغییر

قلمرو ادبی: اضافه استعاره = بنیاد هستی (یعنی هستی تو مانند ساختمانی است که بنیاد دارد) / تضاد

= زیر و زبر / تکرار = زیر و زبر / کنایه = در دل مدار (کنایه از نگران و ناراحت باش) / هیچ = ایهام =
۱- اصلاً ۲- هیچ چیز

قلمرو فکری : وقتی همه وجود نور خدا شد و وجود مادی تو دگرگون شد از این دگرگونی نگرانی به خود راه نده زیرا در روح و اصل هستی تو هیچ گونه تغییر و دگرگونی راه نمی یابد.

۱۰- گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاکِ درگه اهل هنر شوی

قلمرو زبانی : هوا = آرزو، میل / وصال = رسیدن / حافظا = ای حافظ (منادا) / درگه = بارگاه / اهل هنر = هنرمندان ، اهل فضیلت که ورای این هستی مادی را می شناسند. / ت = مضاف الیه

قلمرو ادبی : ایهام تناسب : هوا : ۱- آرزو ۲- هوا (که در معنی دوم با خاک تناسب دارد) / تشبیه = تو مانند خاک درگه شوی / کنایه = خاک درگه شدن (کنایه از تواضع و فروتنی)

قلمرو فکری : ای حافظ ، اگر آرزوی وصال در سر تو هست ؛ باید خاک درگاه مردمی شوی که اهل فضل و هنر هستند.

درک و دریافت

۱- برای خوانش این شعر ، چه نوع آهنگ و لحنی را بر می گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

لحن تعلیمی : زیرا این شعر نوعی تعلیم و اندرز به خواننده است.

۲- مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت های زیر را بیان کنید:

الف) بیت های سوم و پنجم (باید تعلقات مادی را کنار گذاشت تا به حقایق الهی دست یافت.) ترک
تعلقات مادی موجب کمال انسان است)

ب) بیت های ششم و نهم (نور خدا در دل انسان بتابد ، انسان به مقامات بالا دست پیدا می کند و هیچ چیز نمی تواند به او آسیب برساند.) تاکید بر اعتماد و توکل بر خداوند)